

الله الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

ادامه‌ی بحث نماز، آیات پایانی سوره‌ی حمد

در بحث نماز در بیان نکاتی در مورد سوره‌ی حمد، به آیات پایانی سوره رسیده بودیم. در مرور جلسه‌ی قبل این سوره در رابطه با «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱؛ در تبیین صراط مستقیم، مصداق صراط مستقیم را در بحث توحید و در زمینه‌ی عدل الهی خدمت عزیزان تا حدودی عرض کردیم و قول دادیم بحث را پی بگیریم.

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ خدایا ما را به صراط مستقیم هدایت کن، یا در آن پیش ببر و یا ثابت قدم مدار.

صراط مستقیم در عرصه‌ی نبوت

مصداق صراط مستقیم در بحث نبوت چیست؟ اولاً اینکه انسان همه‌ی انبیا را نور واحدی بداند و هیچ فرقی میان آنها قائل نشود. «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ». قرآن کریم فرمود: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»^۲. همه‌ی پیامبران عليهم السلام را نور واحد، یک پارچه، یک حقیقت واحد بدانیم و هیچ تفرق، تضاد و تباینی بین آنها قائل نبوده و با یکی دوست و با دیگری دشمن نباشیم. همه را یک‌جا دوست

^۱ سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۶.

^۲ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۵.

بداریم و به همه ایمان داشته باشیم. یک مسلمان راستین به همه‌ی صد و بیست و چهار هزار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان دارد و آنها را به نبوت پذیرفته است.

همه را نور واحدی بدانیم؛ اما بین آنها مراتبی قائل باشیم. همه‌ی انبیا هم در یک سطح نبوده‌اند. قرآن فرمود: «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ»^۳؛ ما برخی از انبیا را بر برخی دیگر برتری و

فضیلت دادیم. همه‌ی مرسلین هم همپایه نبوده‌اند، به تعبیر قرآن: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ

بَعْضٍ مِنْهُمْ مِنْ كَلِمَ اللَّهِ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»^۴؛ برخی از رسولان را بر برخی دیگر فضیلت و برتری

دادیم؛ خدا با برخی از آنها تکلم کرد و بعضی از آنها را به درجاتی بر برخی دیگر از مرسلین

فضیلت و رفعت و برتری داد. پس شخص از یکسو همه را نور واحد و از سوی دیگر آنها را دارای

مراتبی بداند. انبیایی داشتیم که وظیفه‌ی تبلیغ دین پیامبر پیش از خویش را داشتند. بعضی

صاحب دین مستقل و جدیدی بودند. بعضی کتاب آسمانی داشتند. انبیایی داشتیم که کتاب

آسمانی پیامبر پیش از خودشان را ترویج می‌کردند. در بین انبیا و مرسلین پنج نفر اولوالعزمند و

در بین انبیای اولوالعزم، تفاوت درجات وجود دارد و افضل همه‌ی انبیا، خاتم آنها حضرت محمد

مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، که خاتم النبیین و المرسلین هستند.

^۳ سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۵۵.

^۴ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۳.

انبیا را واسطه‌ی فیض بین خدا و خلق می‌دانیم، با اعتقاد به این که آنها در جنبه‌ی جسمانی شبیه بشر بودند. قرآن راجع به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^۵؛ بگو من بشری شبیه شما هستم. مثل شما بدن، قلب، رگ، پوست، اعصاب، نیازهای جسمانی، بیماری و سلامتی دارم. «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»؛ مرکب جسمانی من مثل و شبیه شماست و در جنبه‌ی جسمانی فرقی نداریم. بعضی از منکران نبوت به انبیا ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند: «مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»^۶؛ این چه پیغمبری است؟ مثل بقیه غذا می‌خورد و در بازار راه می‌رود! در حالی که اگر کسی بخواهد حجّت خدا باشد و خدا به او بر خلق احتیاج کند باید مثل مردم باشد. اگر او مثل دیگران نباشد، قابل احتیاج نیست. اگر او سیری و گرسنگی نداشته باشد، دیگر خدا نمی‌تواند بگوید، او لقمه‌ی حرام نخورد؛ شما چرا خوردید؟ اگر او شهوت جنسی نداشته باشد، خدا نمی‌تواند بگوید او پاکدامن زندگی کرد؛ شما چرا خودتان را آلوده کردید؟ اگر او میل به جاه و مقام نداشته باشد، خدا نمی‌تواند بگوید او فروتن زندگی کرد و مقام‌پرست نبود، شما چرا بودید؟ احتیاج منوط به این است که او شبیه ما باشد. لذا خدا فرمود: اگر ما مَلْکِی را هم می‌خواستیم به پیامبری شما بفرستیم، «لَلْبَسَنَاهُ عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ»^۷؛ به او جامه‌ی بشری می‌پوشانیم. همین محدودیت‌ها و نیازها را در او قرار می‌دادیم، تا بتواند نبوت کند و حجّت باشد.

^۵ سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

^۶ سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷.

^۷ سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹.

پس انبیای الهی از یکسو در جنبه‌ی یَلِ الْخَلْقِ شان، بشری مثل ما هستند؛ اما در جنبه‌ی یَلِ الرَّبِّ شان، جنبه‌ای که رو به حقّ متعال دارد، حسابشان حساب دیگری است. جنبه‌ی اتّصال روح خاصّ نبوتشان به مبادی عالیّه، به ملکوت، به جبروت، به لاهوت، به تناسب درجاتی که داشتند، از ما کاملاً متفاوت است. فرمود: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»، اما «يُوحَىٰ إِلَيَّ»^۸. خدا می‌داند «يُوحَىٰ إِلَيَّ» چه تفاوت بی‌کرانه‌ای بین آنها و ما ایجاد می‌کند. قلب پاک و مصفای انبیای الهی محلّ اشراق و تجلّی وحی و الهام خاصّ نبوت است. اگر انسان این تفاوت را که پیامبران در جنبه‌ی جسمانی «بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» و در جنبه‌ی روحانی «يُوحَىٰ إِلَيَّ» دارا می‌باشند را بپذیرد و مقام عصمت موهبتی انبیای الهی را که هیچ‌یک از آنها به گناه و خطای در فهم، چه در حوزه‌ی وجود و زندگی خود و چه در عرصه‌ی ایفای رسالتشان دچار نشدند را باور داشته باشد، همچنین معجزات انبیا را که از کمالات ویژه‌ی مقام نبوت است و آنها از آن برخوردار و دیگران از آن محرومند را باور کند؛ به صراط‌مستقیم در عرصه‌ی نبوت نائل شده است.

در این جا افراط و تفریط داریم. کسانی در عرصه‌ی نبوت اهل تفریطند و پیامبران را چون بشر عادی حساب کرده و تمام امتیازات خاصّ آنها را انکار کرده‌اند. جریان پلید و کثیف و سرشار از شرک و کفر و الحاد و هابیت و سلفی‌گری، که امروزه مبدأ فتنه‌ها و جنایات عظیم و مایه‌ی هتک حیثیت و آبروی اسلام در سطح جهان بشری است، از همین گروه و قبیلند. آنها مقامات روحانی و جایگاه فوق‌العاده معنوی انبیای الهی را مُنکرند. امام جماعت مسجد النبی، وهابی پلید کثیف،

^۸ سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

افتخار می کرد که چهل سال به مسجد النبی آمده‌ام و به امامت نماز ایستاده‌ام، یک بار رو به قبر پیغمبر نکرده‌ام که سلام دهم. آنها مقامی برای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قائل نیستند. رهبرشان گفت: «عَصَائِي هَذَا يَنْفَعُ وَرَسُولُ اللَّهِ لَا يَنْفَعُ»؛ عصای من که یک تکه چوب است و من به آن تکیه می‌کنم و با آن راه می‌روم، فایده دارد؛ اما پیغمبر که مُرد، «مات فات»، مُرد و نابود شد. به تعبیر قرآن: «قَدْ يَسُّوْا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسُّ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ»^۹؛ کفار از اهل قبور مأیوسند، آنها را نابود شده می‌دانند. مصداق بین این کفار، وهابیت پلید و کثیف و جنایت‌کار و کوتاه‌فکر و خشک‌مغز و درنده‌خوست که امروز ابزار دست قدرت‌های استعمارگر و غارتگر جهانی قرار گرفته است و می‌بینید در جهان چه می‌کند. در دانشگاه مدینه پایان‌نامه نوشته و با نمره‌ی ممتاز فارغ‌التحصیل می‌شود. موضوع پایان‌نامه این است که قبر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باید شکافته شود، جنازه‌اشان بیرون آورده و از مسجد النبی دور انداخته شود. این فرد در عربستان سعودی با نمره‌ی ممتاز دکتری می‌گیرد.^{۱۰} اگر امروز قبر حُجْرِ بْنِ عَدَى، صحابی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، را هتک می‌کنند، که دل ما به خاطر آن خون است! ماجرای جدیدی نیست. بی‌دین‌ها! کافران نجس و نوکران یهود! مگر خود شما برای توجیه خطاکاری‌های برخی از صحابه استناد به این حدیث نمی‌کنید که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اِهْتَدَيْتُمْ»^{۱۱}؛ اصحاب من مثل ستارگانند، به هریک از آنها اقتدا کردید، هدایت می‌یابید. مگر حُجْرِ بْنِ عَدَى صحابه‌ی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نبود؟ این چه جنایت-

^۹ سوره‌ی ممتحنه، آیه‌ی ۱۳.

^{۱۰} رساله‌ی دکتری «مُقْبِلِ بْنِ هَادِي الْوَادِعِي» تحت عنوان «حَوْلَ الْقُبَّةِ الْمَبْنِيَّةِ عَلَى قَبْرِ الرَّسُولِ».

^{۱۱} مجلسی، بحار، ج ۲۸، ص ۱۹ و صدوق، عیون أخبار، ج ۲، ص ۸۷.

پیشگی، بی‌دینی، کفر، شرک، درنده‌خویی است که قبر شخصی را که صدها سال پیش از دنیا رفته بشکافید، پیکر مطهر او را از خاک بیرون بیاورید؛ که خدا می‌داند چه بر سر او آورده‌اند؟ ذره‌ای ایمان به خدا در قلب اینها وجود ندارد. ذره‌ای مقام و شأن برای رسول الله ﷺ قائل نیستند. پایه‌گذاران وهابیت و خاندانی که وهابیت را در عربستان سعودی حاکم کردند، یهودی‌الصلند. اسم و مشخصاتشان معلوم است. اگر می‌بینید امروز چگونه در مسیر اغراض قدرت‌های تراج‌گر جهانی، با اسرائیل دست در دست یکدیگر داده‌اند؛ چیز عجیبی نیست.

در بحث نبوت کسانی که اهل تفریطند، شأنی برای رسول الله ﷺ قائل نیستند. کما این که بزرگترها و رهبران‌شان این‌گونه بوده‌اند. مانند خلیفه‌ی دوم که در زمان حیات ظاهری پیامبر ﷺ، روبروی آن حضرت می‌ایستاد و با ایشان مخالفت می‌کرد. کتاب «الاجتهاد و النص» علامه سیدشرف‌الدین جبل‌عاملی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه را نگاه کنید، خوشبختانه به فارسی هم ترجمه شده است. ببینید چگونه در برابر نص رسول الله ﷺ، در حیات و هم بعد از رحلت ایشان اجتهاد می‌کرد و در زمان بین حیات و رحلت، در بستر احتضار هم به پیغمبر ﷺ جسارت کرد و گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ»^{۱۲}.

اهل تفریط به ظاهر می‌گویند، پیغمبر ﷺ را قبول داریم؛ اما دروغ می‌گویند. اهل افراط نقطه‌ی مقابل اهل تفریط قرار دارند؛ مثل مسیحی‌ها که عیسی بن مریم عليه السلام را به خدایی یا به فرزند خدایی گرفته‌اند. هر دو مورد را قرآن نقل کرده است. فرمود: روز قیامت از عیسی عليه السلام می‌پرسند:

^{۱۲} مجلسی، بحار، ج ۳۰، ص ۵۳۵ و سید بن طاووس، طرائف، ج ۲، ص ۴۳۲.

«أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^{۱۳}؛ عیسی! تو به مسیحی‌ها گفتی که من و مادرم را دو خدا در برابر الله بگیرید؟ و فرمود: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»^{۱۴} کسانی که گفتند خدا سومی سه تاست، کافر شدند. نیز فرمود: «قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»^{۱۵} مسیحیان گفتند عیسی عليه السلام پسر خداست. «قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيرُ ابْنُ اللَّهِ»^{۱۶} همان‌طور که یهودیان گفتند عزیر پسر خداست. اینها اهل افراطند. در برابر آنها، امثال وهابیون اهل تفریطند. صراط مستقیم بین این دو است. کسانی که شأن و مقام الهی و نقش فوق‌العاده‌ی مَلَكُوتی و جَبَرُوتی و لاهوتی انبیای الهی را منکر شدند، به تفریط رفتند و کسانی که مقام خدایی و فرزند خدایی برای انبیا قائل شدند، به افراط مبتلا شدند. صراط مستقیم در بحث نبوت چیزی بین این دو است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۳} سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۱۶.

^{۱۴} همان، آیه‌ی ۷۳.

^{۱۵} سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۰.

^{۱۶} همان.